

نقد و تحلیل روایت «عطاء المؤلفه قلوبهم» (روایت ابن اسحاق در السیره النبویه ابن هشام)

محمدعلی مقدم

دانشجوی دکتری تاریخ اسلام، دانشکده ادبیات، علوم انسانی و اجتماعی، واحد علوم و تحقیقات، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران
(نویسنده مسئول) دکتر رمضان محمدی

دانشیار گروه تاریخ، واحد پژوهشکده علوم اسلامی، پژوهشگاه حوزه و دانشگاه، قم، ایران

rmazan_mh@yahoo.com

دکتر سینا فروزش

دانشیار گروه تاریخ ایران اسلامی، دانشکده ادبیات، علوم انسانی و اجتماعی، واحد علوم و تحقیقات، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران

دکتر معصومه علی پنجه

استادیار دانشگاه آزاد اسلامی واحد علوم و تحقیقات

چکیده

روایتی از ابن اسحاق در کتاب السیره النبویه ابن هشام نقل شده که پس از جنگ حنین، رسول خدا (ص) به «مؤلفه قلوبهم» که اشراف مردم بودند، از غنائم قبایل هوازن چیزهایی بخشید تا سبب الفت و دلجویی آنان شود. عبارت «مؤلفه قلوبهم» برگرفته از آیه ۶۰ سوره توبه است که ابن هشام زمان نزول آن را ذیل حوادث جنگ تبوک در سال نهم هجرت و در میان آیاتی که درباره منافقین نازل شده نقل کرده و در توضیح آن نوشته: «این آیات بیان می‌کند که مستحقان و گروه‌های شایسته دریافت صدقات چه کسانی هستند». این نوشتار با تکیه بر منابع سیره‌نگاری و آثار مورخین و بهره‌گیری از تفاسیر، به روش تاریخی - تطبیقی و به صورت کیفی درصدد بررسی این مسئله است که روایت مؤلفه قلوبهم، تا چه اندازه با مبانی تاریخ‌نگاری مانند اصالت سند، انطباق با دیگر گزارش‌های تاریخی قابل پذیرش است و با چه هدفی در اخبار سیره نبوی شهرت یافته است. یافته‌های پژوهش نشان می‌دهد، روایت «مؤلفه قلوبهم» با آیه مورد استناد گزارش «انما الصدقات...»، سازگاری زمانی و محتوایی ندارد و با رویکرد تاریخ‌نگاری سفارشی، در اخبار سیره جای گرفته است.

کلیدواژه‌ها: مؤلفه قلوبهم (تألیف قلوب)، صدقات، غنائم، حنین، تبوک، امویان.

مقدمه

برخی حوادث و رخداد‌های روزگار پیامبر (ص)، از همان ابتدا، در نزول آیات بازتاب یافته و در کنار دیگر موضوعات، بخشی از قرآن را به خود اختصاص داده است. قرآن افزون بر تقدس و جایگاه الهی، به سبب دور ماندن از تحریف و دگرگونی، دارای اعتبار و ارزش بی‌بدیلی است. از این رو پیوند رخداد‌های تاریخی با قرآن موجب ارزشمندی و اعتبار روایات شده و از سوی دیگر منجر به شرح و تفسیر آیات قرآنی و بیان اسباب یا شأن نزول آنها می‌شود. بدیهی است همان‌گونه که پیوستگی و همراهی اخبار صحیح با آیات قرآنی به تفسیر و فهم بیشتر آن یاری می‌رساند، موجب اعتبار و وثاقت روایات تاریخی نیز می‌شود. بنابر همین ضابطه، اخبار ساختگی می‌توانند با انضمام به آیات قرآنی از زمره اخبار بی‌ارزش و کم‌اعتبار خارج شده و در رتبه گزارش‌ها و روایات موثق، ارزش‌گذاری شوند. همچنین «باید بدین نکته نیز توجه داشت که همواره باید میان استفاده تاریخی از متن قرآن و استفاده از گزارش‌های کتب تفسیری - به عنوان شرح نزول آیات - تفاوت قائل شد و نباید اعتبار شأن نزول‌ها را که غالباً تحت تأثیر مسائل فرقه‌ای مطرح شده‌اند، هم‌پایه آیات قرآن قرار داد.»^۱

بیان مسئله

گردآوری اخبار عصر نبوی، از اواخر دوره امویان و زمانی آغاز شد که اکثر صحابه پیامبر (ص) و بزرگان تابعین در دسترس نبودند. این روش از طریق انتقال گزارش‌های سماعی و شفاهی در آغاز دوره عباسیان پایه و اساس نگارش و تدوین سیره رسول خدا (ص) قرار گرفت. نفوذ و تسلط جریان‌های سیاسی و فرهنگی امویان تأثیر بسزایی در گردآوری و نگارش سیره نبوی داشت. از پیامدهای مهم این روش تاریخ‌نگاری، ورود روایات سفارشی و برساخته در منابع نخستین و نشر و گسترش آنها در متون اصلی تاریخی بوده است. به نحوی که تکرار فراوان یک گزارش در منابع و دوره‌های گوناگون تاریخی موجب شهرت و اعتبار آن شده و آن را به بخشی از مستندات قطعی تاریخ تبدیل کرده است.

گاهی نگاه تردیدآمیز به این مشهورات و آزمودن آنها در بوته نقد، می‌تواند منجر به یافته‌های نوین در ساحت تحقیق و پژوهش شود؛ و این‌گونه مواجهه، سازگارتر به مبانی تاریخ‌پژوهی بوده و خردمندانه‌تر از پذیرش بی‌چون و چرای روایتی است که اعتبار آن برآیند شهرت و بازگویی فراوان آن بوده است.

روایت «عطاء المؤلفه قلوبهم» در واگذاری سهم غنایم جنگ حنین به اشراف تازه مسلمان قریش و انتساب آن به آیه شصت سوره توبه از جمله روایاتی است که شهرت و تکرار آن موجب اعتبار و تأثیر گسترده آن بر منابع تاریخی و تفسیری شده است.

فرضیه پژوهش

با توجه به رویکرد فرهنگی و سیاسی عصر تدوین سیره نبوی و تباین زمانی و محتوایی روایت «مؤلفه قلوبهم» با آیات سوره توبه، به نظر می‌رسد این روایت در زمره روایات ساختگی است؛ افزون بر اینکه در متن و سند آن نشانه‌هایی از گرایش به قریشیان و امویان قابل مشاهده است.

۱. قنوت، «جایگاه قرآن در مطالعات تاریخ صدر اسلام»، ۲۴.

ضرورت و اهمیت پژوهش

در روایت ابن اسحاق، به گروهی از اشراف اشاره شده که هنگام تقسیم غنایم به هر یک از آنها صد شتر با تعبیر «مؤلفه قلوبهم» از سوی رسول خدا (ص) داده شده است.^۱ این در حالی است که آیه «انّما الصدقات...» بنا بر گزارش دیگری از ابن اسحاق، ذیل آیات نازل شده در جنگ تبوک و در باب «صدقات» نازل شده است و با موضوع غنایم حنین مطابقت زمانی و محتوایی ندارد. با توجه به نفوذ اندیشه‌های امویان و گسترش اخبار ساختگی با هدف منزلت‌بخشی، بازخوانی این گزارش و همچنین سنجش آن با برخی آیات قرآنی و سیره پیامبر (ص) ضروری به نظر می‌رسد. از سوی دیگر شهرت و به تبع آن، اعتبار این روایت تاریخی، موجب گسترش آن در منابع تفسیری و تأثیرگذاری آن در مبانی فقهی و احکام اسلامی شده است.

پیشینه پژوهش

مقاله «تألیف قلوب در فقه امامیه و چگونگی اجرای آن در عصر غیبت»،^۲ به بررسی دامنه اجرای این اصل فقهی با اتکاء بر نظریات دانشمندان امامیه پرداخته و ضمن تبیین دیدگاه‌های مختلف در مورد مصادیق و مصارف زکات در باب تألیف قلوب یعنی اختصاص به کفار، اختصاص به مسلمانان و نظریه تعمیم، نتیجه گرفته که نظریه تعمیم از قوت بیشتری برخوردار است.

مقاله «تألیف قلوب؛ مفهوم، قلمرو و کاربست آن در وضعیت معاصر»^۳ به مفهوم و قلمرو عنوان تألیف قلوب پرداخته و این موضوع را به عنوان یکی از مصارف زکات از دیدگاه فقه تطبیقی و فقه سیاسی مورد بررسی قرار داده است. همچنین مقاله «تألیف قلوب و سیاست» نیز با رویکردی سیاسی و فقهی در پی اثبات حکم تألیف قلوب و استمرار آن در فقه اسلامی حاضر بوده و منسوخ بودن آن در عصر حاضر را مورد نقد قرار داده است.

مقاله «تفسیر تطبیقی آیه زکات (انّما الصدقات)»^۴ به بررسی نظرات و دیدگاه‌های فریقین درباره چگونگی اختصاص سهم صدقات به گروه‌های هشت‌گانه پرداخته و آن را از منظر فقهی و تفسیر مورد نقد و ارزیابی قرار داده است.

بررسی‌ها حاکی از آن است که بیشتر پژوهش‌ها در موضوع تألیف قلوب، در گستره فقهی و روایی انجام یافته است. اساس این پژوهش‌ها، اصالت و اعتبار روایت «مؤلفه قلوبهم» قرار گرفته و مباحث متأثر از آن، موضوع تحقیق قرار گرفته در حالی که این پژوهش به نقد و اعتبارسنجی این روایت می‌پردازد.

روش تحقیق

گام نخست این نوشتار، نقد این روایت به روش تاریخی - تطبیقی با بهره‌گیری از منابع سیره‌نگاری، تاریخی و تفسیر و اعتبارسنجی الحاق آن به آیه ۶۰ سوره توبه است. در گام دوم در پی پاسخگویی به این پرسش هستیم که در صورت بی اعتبار بودن، این روایت با چه هدفی بر ساخته و در اخبار سیره نبوی جای گرفته است؟

۱. ابن هشام، السیره النبویه، ۴/۱۳۵-۱۳۶.

۲- مجله پژوهش‌های فقهی، دوره ۱۴، شماره ۴، زمستان ۱۳۹۷.

۳- مجله حکومت اسلامی، سال ۲۱، بهار ۹۵.

۴. دوفصلنامه علمی-ترویجی مطالعات تطبیقی قرآن و حدیث، سال ششم، شماره ۱۱، ۱۳۹۷.

رویکرد سیره‌نگاری

همان‌گونه که اشاره شد پایه و اساس سیره‌نگاری از اواخر دوره امویان آغاز شد و راویان و سیره‌نگاران تحت تأثیر حاکمیت و ملاحظات سیاسی و اجتماعی مبادرت به گردآوری گزارش‌های عصر نبوت نمودند. روند سیره‌نگاری در دوره‌های بعدی نیز متأثر از همین اسلوب ادامه پیدا کرد.

برساختن روایات تاریخی و جعل حدیث از عصر معاویه آغاز شد و در دوره مروانی استمرار یافت. از نخستین اقدامات معاویه پس از نشستن بر سریر قدرت و تحکیم پایه‌های سیاسی، گماشتن افرادی بود تا با بهره‌گیری از آنان به اهداف خود دست یابد. ابن ابی‌الحدید (م ۶۵۶ هـ) در شرح نهج‌البلاغه از اسکافی نقل می‌کند که: معاویه گروهی از صحابه و گروهی از تابعین را وادار کرد که اخبار زشتی را درباره علی (ع) که مقتضی طعن و تبری از او باشد جعل کنند و برای ایشان پاداشی مقرر داشت که قابل توجه بود و آنان چیزهای که او را راضی کند ساختند. از جمله اصحاب ابوهریره، عمرو بن عاص و مغیره بن شعبه هستند و از تابعین عروه بن زبیر است.^۱

هرچند تدوین و کتابت سیره در زمان عباسیان انجام گرفت، اما غالب راویان نخستین در عصر اموی می‌زیستند و شالوده سیره‌نویسی در دوره اموی و مروانی پدید آمد و شماری از سرشناسان ایشان از جمله عروه بن زبیر^۲ و ابن‌شهاب زهری^۳ هشام بن عروه بن زبیر^۴، موسی بن عقبه و... وابسته به دربار امویان بودند. سیره‌نگارانی همچون: ابن هشام، واقدی و ابن سعد نیز به اتکای اخبار و گزارش‌های راویان عصر اموی به نگارش متون سیره و مغازی دست زده‌اند. وجود سلسله راویان اموی در اسناد آنان حاکی از گرایش و اعتماد به راویان عصر اموی است.

نفوذ امویان و تأثیرپذیری شماری از سیره‌نویسان دوره اموی از بافت فکری و اجتماعی به اندازه‌ای بود که سیره‌نویسان دوره عباسی نیز در نگارش سیره رسول خدا (ص) به غزوات و سرایا اصالت دادند و به ندرت دیگر مسائل اجتماعی و اقتصادی مورد توجه قرار گرفت. نگارش و تدوین سیره در این زمان، برآیند و دستاورد روایانی بود که از عصر اموی آغاز به گردآوری احادیث و گزارش‌های عصر نبوت کرده و نسل به نسل تا عصر عباسیان آن را انتقال داده‌اند. در نهایت سیره‌نگارانی همچون موسی بن عقبه، واقدی، ابن‌اسحاق و ابن‌هشام، این روایات را در قالب کتابهای سیره یا مغازی مدون و تألیف نموده‌اند.

عباسیان از جنبه سیاسی امویان را کنار زدند، اما به راویان عصر اموی اجازه دادند تا فعالیت‌هایشان را عرصه فرهنگی ادامه دهند، از جمله این موارد راویان خاندان زبیری هستند که در عصر عباسی با دستگاه خلافت پیوند فرهنگی داشتند. آثاری چون «نسب قریش» از مصعب بن عبدالله بن مصعب زبیری (م ۲۳۶ ق) و «الاخبار الموفقیات» از زبیر بن بکار (م ۲۵۶ ق) در این عصر نگاشته شد.

۱. ابن ابی‌الحدید، شرح نهج‌البلاغه، ۶۵/۴.

۲. برای بررسی نقش عروه در دستگاه اموی، نک: یوسف هوروفنتس، المغازی الاولى و مؤلفوها (قاهره: مکتبه‌الخانجی، ۱۴۲۱هـ/۲۰۰۱م)، ۲۷-۴۱.

3. Goldziher, Ignas. (1977) *Muslim Studies*, translated from the German by C.R. Barber and S. M. Stern, N.Y: State University of New York Press.

۴. ابن‌سعد، الطبقات الکبری، ۳۲۱/۷.

از جمله مسائلی که در سیره رسول خدا اصالت و عمومیت داشت، عدالت و قسط، به‌ویژه در تقسیم ثروت میان مسلمانان بود؛ قرآن می‌فرماید: «إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ وَإِيتَاءِ ذِي الْقُرْبَىٰ وَيَنْهَىٰ عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ وَالْبَغْيِ يَعِظُكُمْ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ»^۱ باور پیامبر (ص) با تبعیت از قرآن انفاق، یعنی پر کردن شکاف‌های طبقاتی میان مسلمانان بود. افزون بر آیات قرآن، تعدادی از روایت‌های نبوی ناظر به همین معناست. از جمله: در ستیز با تفاوت انسان‌ها و نفی هرگونه امتیاز طبقاتی آمده است: انسان‌ها همانند دندان‌های شانه با هم برابرند. «وَقَالَ النَّاسُ سَوَاءٌ كَأَسْنَانِ الْمُشْطِ وَالْمَرْءُ كَثِيرٌ بِأَخِيهِ وَلَا خَيْرَ فِي صُحْبَةِ مَنْ لَمْ يَرَ لَكَ مِثْلَ الَّذِي يَرَىٰ لِنَفْسِهِ»^۲.

«المؤلفة قلوبهم» در قرآن

آیات ۵۸ تا ۶۰ سوره توبه که با موضوع خرده‌گیری به رسول خدا (ص) در مورد توزیع صدقات آغاز شده و با دستور چگونگی تقسیم آن پایان می‌پذیرد چنین است:

وَمِنْهُمْ مَّن يَلْمِزُكَ فِي الصَّدَقَاتِ فَإِنْ أُعْطُوا مِنْهَا رِضْوَانًا وَإِنْ لَمْ يُعْطُوا مِنْهَا إِذَا هُمْ يَسْخَطُونَ* وَلَوْ أَنَّهُمْ رَضُوا مَا آتَاهُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَقَالُوا حَسْبُنَا اللَّهُ سَيُؤْتِينَا اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَرَسُولُهُ إِنَّا إِلَى اللَّهِ رَاغِبُونَ* إِنَّمَا الصَّدَقَاتُ لِلْفُقَرَاءِ وَالْمَسْكِينِ وَالْعَامِلِينَ عَلَيْهَا وَالْمُؤَلَّفَةِ قُلُوبُهُمْ وَفِي الرِّقَابِ وَالْغَارِمِينَ وَفِي سَبِيلِ اللَّهِ وَابْنِ السَّبِيلِ فَرِيضَةً مِّنَ اللَّهِ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ.^۳

ابن هشام (م ۲۱۸ هـ) ذیل حوادث «جنگ تبوک» و در بخش آیاتی که درباره منافقان نازل شده، به آیه «ومنهم من یلمزک فی الصدقات...» اشاره کرده و پس از عبارت مختصری درباره مشخص نمودن سهم صدقات، متن آیه شصت سوره توبه را آورده و در ادامه موضوع آزار و اذیت رسول خدا (ص) از سوی منافقان را پیگیری نموده است.^۴ واقدی (م ۲۰۷ هـ) هم در بخش آیات نازل شده در غزوه تبوک، می‌نویسد: این آیات درباره ثعلبه بن حاطب نازل شده که منافقانه به تقسیم صدقات به رسول خدا (ص) اعتراض می‌کرده و هنگامی که رسول خدا (ص) از صدقات چیزی به او بخشیده خشنود و هنگامی که چیزی نداده، خشمگین شده است. وی در ادامه، آیه شصت سوره توبه را نقل کرده است.^۵ طبری^۶ (م ۳۱۰ هـ) و واحدی^۷ (م ۴۶۸ هـ) آیات مورد اشاره را درباره منافقین تعبیر کرده‌اند و داستان اعتراض حرقوص بن زهیر به رسول خدا (ص) را نقل کرده‌اند. شایان بیان است ابن هشام

۱. نحل، ۹۰.

۲. ابن بابویه، من لایحضره الفقیه، ۳۷۹/۴، حدیث ۵۷۹۸؛ حلوانی، نزهة الناظر و تنبيه الخاطر، ۳۹.

۳. توبه، ۵۸-۶۰.

۴. ابن هشام، السیرة النبویة، ۱۹۴/۴-۱۹۵.

۵. واقدی، المغازی، ۱۰۶۳/۳-۱۰۶۵.

۶. تاریخ الطبری، ۱۰۹/۱۰.

۷. واحدی، اسباب النزول، ۲۵۳.

پس از نقل روایتی که در آن به توزیع غنایم حنین به بیعت‌کنندگان اشاره کرده داستان اعتراض ذی‌الخویصره تمیمی به رسول خدا(ص) را آورده، اما به آیه‌ای اشاره نکرده است.^۱

ارتباط این آیات با «غزوه تبوک»، «توزیع صدقات» و «اعتراض منافقان به رسول خدا(ص) در تقسیم صدقات» از موضوعات مشترک و مورد اتفاق این منابع است. شایان ذکر است که آیات ۲۵ تا ۲۷ همین سوره به حوادث یوم حنین پرداخته و سخنی از تقسیم غنایم یا مؤلفه قلوبهم به میان نیامده است.

روایت «عطاء المؤلفه قلوبهم»^۲ در سیره ابن هشام

«ابن اسحاق می‌گوید: رسول خدا(ص) به مؤلفه قلوبهم که از اشراف مردم بودند چیزهایی بخشید تا از آنان و افراد قوم‌شان دلجویی شود، چنان‌که به ابوسفیان بن حرب صد شتر و به پسرش معاویه صد شتر و به حکیم بن حزام صد شتر و به حارث بن حارث بن کلد صد شتر داد. به حارث بن هشام هم صد شتر و به سهیل بن عمرو صد شتر و به حویطب بن عبدالعزی صد شتر و به علاء بن جاریه ثقفی، هم‌پیمان بنی‌زهره صد شتر و به عیینه بن حصن بن حذیفه بن بدر صد شتر و به أقرع بن حابس تمیمی صد شتر داد. همچنین به مالک بن عوف نصری صد شتر و صفوان بن امیه صد شتر داد که اینها مجموعه کسانی بودند که صد شتر دریافت داشتند. آنگاه آن حضرت به افرادی دیگر از قریش نیز کمتر از صد شتر داد که برخی از آنان عبارتند از مخرمه بن نوفل زهری و عمیر بن وهب جمحی و هشام بن عمرو، برادر بنی‌عامر بن لوی، که یادم نیست به آنان چند شتر داد و فقط همین را می‌دانم که کمتر از صد شتر بود. و به سعید بن یربوع بن عنکثة بن عامر بن مخزوم و به سهمی نیز پنجاه شتر داد».^۳

در ادامه، ابن هشام روایت دیگری را نقل کرده که با عبارت «قال ابن هشام: وحدثني من أثق به من أهل العلم في أسناد له، عن ابن شهاب الزهري، عن عبيد الله بن عبد الله بن عتبة، عن ابن عباس»^۴ آغاز شده است. او در ادامه افرادی از قریش و دیگران را به تفکیک قبایل آنها نام برده که با رسول خدا بیعت کرده بودند و آن حضرت در جعرانه از غنایم حنین به آنها چیزهایی بخشید؛ برای نمونه می‌نویسد: «از بنی‌امیه بن عبدشمس: ابوسفیان بن حرب، طلیق بن سفیان بن امیه و خالد بن اسید بن ابی‌العیص بن امیه».^۵

ابن هشام در ادامه همین روایت پس از نقل اعتراض ذی‌الخویصره، به موضوع اعتراض انصار در تقسیم غنایم اشاره کرده و می‌نویسد: هنگامی که رسول خدا(ص) این عطایا را در میان قریش و دیگر قبایل عرب تقسیم کرد و انصار را در زمره آنها قرار نداد، گروهی از انصار احساس کردند که حق آنها رعایت نشده و سعد بن عباد به حضور آن حضرت رسید و عرض کرد: «ای رسول خدا! این گروه از انصار در دل خود درباره شما اندیشه‌هایی می‌کنند و می‌گویند که وقتی از این قوم به غنایم دست یافتی

۱. ابن‌هشام، السیره النبویه، ۱۳۹/۴.

۲- با توجه به اینکه سیره یا مغازی ابن اسحاق به صورتی که خود او تدوین کرده بود، امروزه در دسترس نیست، در این پژوهش مورد استناد قرار نگرفته است. نک. مقدمه سهیل زکار، سیره ابن اسحاق (کتاب السیر والمغازی)، ۱۸-۲۰.

۳. ابن‌هشام، السیره النبویه، ۱۳۵/۴-۱۳۶.

۴. ابن‌هشام، همان، ۱۳۷/۴-۱۳۸.

۵. همو.

آن را بین قوم خود تقسیم کردی و برای انصار سهمی مقرر نداشتی». پس رسول خدا(ص) به سعد فرمود: «قوم خود را جمع کن».

آنگاه رسول خدا(ص) به نزد آنان آمد و پس از حمد و ستایش اله گفت: «ای گروه انصار! این چه سخن نازیبنده‌ای است که از شما به من رسیده است و نسبت به من کدورتی یافته‌اید؟ سپس ضمن اشاره به روابط گذشته خویش با انصار و هجرت به مدینه، فرمود: «ای گروه انصار! شما به این خاطر بداندیشی در دل آوردید که گروهی از مردم از خرمی دنیا برخوردار شده‌اند، من با این کار از گروهی دلجویی کرده‌ام تا آنان مسلمان شوند و شما را به اسلام خودتان واگذارده‌ام. ای گروه انصار! آیا خشنود نمی‌شوید که مردم با گوسفند و شتر به خانه‌هایشان بازگردند و شما همراه با رسول خدا(ص) به سرزمین خویش بازگردید؟ سوگند به ذاتی که جان محمد به دست قدرت اوست، اگر هجرت نمی‌بود، من هم یکی از انصار بودم و اگر همه مردم به راهی روند و انصار به راهی دیگر روند، من به راه انصار می‌روم».^۱

به نظر می‌رسد با توجه به سیاق آیات ۵۸ تا ۶۰ سوره توبه، آیه «انّما الصدقات»، با موضوع تقسیم غنایم بین اشراف قریش ارتباطی ندارد و گزارش جنگ تبوک که ابتدا با عیب‌جویی منافقان آغاز شده و در نهایت با نزول آیه «انّما الصدقات» و پاسخ قرآن درباره حکم تقسیم صدقات فرجام یافته، سازگاری و مطابقت بیشتری دارد. افزون بر اینکه تأویل «مؤلفه قلوبهم» به اشراف و توانگران قریش، در حالی که گروه‌های هشت‌گانه مستحق صدقات، نیازمندان و گروه‌های فرودست اقتصادی هستند، خالی از اشکال نیست.

در روایت نخست، ابن اسحاق خبر خود را بدون ذکری از راویان نقل کرده و به‌رغم استفاده از عبارت «المؤلفه قلوبهم» که برگرفته از آیه ۶۰ سوره توبه است، به منشأ اخذ روایت اشاره‌ای نکرده است؛ و این در حالی است که برخی مورخین و بسیاری از مفسرین، همین روایت را در شأن نزول آیه ۶۰ سوره توبه نقل کرده‌اند. همان‌گونه که اشاره شد، ابن اسحاق زمان نزول این آیه را مقارن با حوادث جنگ تبوک که حدود یک سال بعد رخ داده، آورده است.

در روایت دوم، ابن هشام در ابتدای سلسله راویان، از عبارت «من أتق به من اهل العلم» بهره گرفته و در نهایت روایت را از ابن عباس نقل کرده است. روایت ابن هشام از جهات دیگر نیز قابل تأمل است؛ نخست، این افراد را «بیعت‌کنندگان» نامیده و از عبارت مؤلفه قلوبهم استفاده نکرده، و شمار افرادی که نام برده ۲۷ نفر هستند و از سهم هریک سخنی به میان نیامده است، در حالی که ابن اسحاق نام ۱۷ را ذکر کرده و سهم هر یک را مشخص نموده است. در مجموع تعداد افراد مشترک هر دو روایت از ۹ تن تجاوز نمی‌کند. همچنین بکارگیری عبارت «مؤلفه قلوبهم» توسط ابن اسحاق با در نظر گرفتن روایات مربوط به غزوه تبوک و توزیع صدقات، مناسبتی ندارد، در حالی که ابن هشام در گزارش خود از واژه «مبايعين» استفاده کرده است. اختلاف دیگر در

۱. ابن هشام، السيرة النبوية، ۱۴۱/۴-۱۴۳.

روایت ابن هشام، تأکید وی بر دسته‌بندی قریشیان و مشخص نمودن قبایل آنهاست. افزون بر اینکه در سلسله روایان، از ابن شهاب زهری نام برده که در شمار سیره‌نگاران وابسته به دستگاه اموی است و به وضع حدیث شناخته می‌شود.^۱

به جهت آشنایی با سیره پیامبر (ص) و سابقه تقسیم غنایم، رجوع به دو گزارش در غزوه بدر و بنی‌نضیر ضروری است. همراهی آیات قرآنی با این دو رویداد نیز موجب تأیید و اهمیت دوچندان آن شده است.

تقسیم غنایم غزوه بدر

ابن هشام در روایتی از توزیع غنیمت‌های جنگ بدر، نقل کرده که پیامبر (ص) فرمان داد که آنچه را که در اردوگاه برجای مانده جمع کنند، اما بین مسلمانان اختلاف افتاد. جمع‌کنندگان غنایم، نبردکنندگان با دشمنان و کسانی که از رسول خدا (ص) پاسداری کرده بودند، سه گروهی بودند که هر یک مدعی تصاحب غنایم بودند. او در ادامه روایتی از ابن اسحاق آورده که هنگامی که مسلمانان درباره تقسیم غنایم اختلاف کردند آیاتی از قرآن نازل شد و خداوند آن را از دستان ما گرفت و اختیار آن را به پیامبرش سپرد و رسول خدا (ص) آن را به طور برابر، بین مسلمانان تقسیم کرد.^۲

غنایم غزوه بنی‌نضیر

بنابه گزارش واقدی، پیامبر (ص) هنگام تقسیم غنایم بنی‌نضیر، تصمیم گرفت تا آن را بر مبنای روش خویش میان مهاجرین نیازمند و دو تن از انصار توزیع کند، با انصار سخن گفت و پیشنهاد زیر را مطرح کرد:

می‌دانید که مهاجرین گرفتار تنگدستی هستند و از ابتدای مهاجرت بدون برخورداری مالی، در خانه‌های شما انصار به سر می‌برند. می‌خواهم اموال بنی‌نضیر را میان ایشان تقسیم کنم تا گرفتاری‌های مالی ایشان رفع شود. اگر چنین نمی‌خواهید و حاضر به ادامه زندگی مهاجرین در خانه‌های خود هستید، آنان در همان خانه‌ها بمانند و اموال بنی‌نضیر میان تمام شما تقسیم شود. انصار، نه تنها از سیاست اقتصادی پیشوای سیاسی و اعتقادی خود استقبال کردند، بلکه پاسخ دادند که ما موافقیم تا پیامبر (ص) اموال بنی‌نضیر را در میان مهاجرین تقسیم کند و علاوه بر این، آنان همچنان در خانه‌های ما بمانند. پیامبر در حق ایشان دعای خیر کرد و کرامت آنان را ستود.^۳

پیروزی مسلمانان بر یهود بنی‌نضیر، بدون برخورد نظامی و به تعبیر قرآن^۴، بدون آنکه اسب و استری تاخته شده باشد، ثروت قابل توجهی را به دنبال آورد. در جنگ‌های قبلی، غنایم به دست آمده به‌عنوان انفال که ثروت عمومی متعلق به مسلمانان محسوب می‌شد، بر اساس مساوات میان مسلمین تقسیم می‌شد، اما در غزوه بنی‌نضیر، برخلاف چنین روشی، چنانکه آیات سوره حشر^۵ نیز بر همین معنی دلالت دارد، به‌دستور پیامبر، تمام غنایم میان مهاجرین و دو نفر از انصار تقسیم شد و هیچ سهمی از آن به

1 . Goldziher ; Michael Lecker.(1996) "Biographical Notes on Ibn Shihāb Al-Zuhrī", Journal of Semitic studies, XLI/1, spring.

۲. ابن‌هشام، همان، ۲/۲۹۵.

۳. واقدی، المغازی، ۱/۳۷۸-۳۸۱.

۴. وَمَا آفَاءَ اللَّهِ عَلَى رَسُولِهِ مِمَّا أَوْحَفْتُمْ عَلَيْهِ مِنْ خَيْلٍ وَلَا رِكَابٍ وَلَكِنَّ اللَّهَ يَسْلُطُ رُسُلَهُ عَلَى مَنْ يَشَاءُ... حشر، ۶.

۵. حشر، ۸-۹.

دیگر انصار داده نشد. چنین شیوه‌ای از تقسیم ثروت عمومی مسلمین، آشکارا با سیاست قبلی که مبتنی بر مساوات بود تضاد ظاهری داشت، اما آیا می‌توان گفت که پیامبر از این زمان به بعد مبنای توزیع ثروت را تغییر داد؟ یا آنکه برخلاف استنباط ظاهری اولیه، کارکرد همین تقسیم به ظاهر نابرابر نیز تأمین همان هدف اصلی رویکردهای اقتصادی نظام اقتصادی اسلام و تأمین هدف غایی آن بود و لاغیر.

پس پیامبر درست به دلیل اعتقاد به ضرورت تحقق عدالت میان مسلمین، غنایم بنی‌نضیر را میان مهاجرین تقسیم کرد تا فاصله‌های مالی جدی میان آنان و انصار را از میان بردارد. خداوند در آیه هفتم سوره حشر^۱ صراحتاً به ضرورت گردش ثروت میان تمام مسلمین اشاره کرده و از سیاست تمرکز و تکاثر یا چرخش ثروت میان اغنیای جامعه انتقاد می‌کند.

با توجه به گزارش‌های تقسیم غنایم در غزوات بدر و بنی‌نضیر می‌توان چنین نتیجه گرفت، که گزارش سیره‌نویسان در توزیع غنایم جنگ حنین با سیره و سنت رسول خدا(ص) موافقت ندارد. اگرچه مساوات در بهره‌مندی از غنایم اصالت دارد اما در شرایط استثنایی مانند غنایم بنی‌نضیر که بدون جنگ و کارزار نصیب مسلمانان شد نیز رسول خدا(ص) با رعایت حقوق نیازمندان به دنبال از بین بردن شکاف‌های اقتصادی و طبقاتی جامعه بود. پس چگونه ممکن است اصل عدالت و مساوات در بهره‌مندی از درآمدهای اقتصادی در روایت «تألیف قلوب» نادیده گرفته شود و ثروت‌های عمومی به طبقه اشراف و توانگران جامعه تعلق گیرد؟ تضاد آشکار این روش با تعالیم قطعی قرآن مبنی بر عدم گردش ثروت‌های مسلمین در دست اغنیاء نیز قابل پذیرش نیست. نکته حائز اهمیت دیگر، روش برخورد و تعامل پیامبر(ص) با انصار در تقسیم غنایم بنی‌نضیر بود. اگرچه واگذاری تمام غنایم از جمله سهم انصار به مهاجرین فقیر، اقدامی مدبرانه و شایسته در جهت رفع شکاف‌های اقتصادی بود و می‌توانست بدون مشورت با انصار انجام پذیرد؛ اما پیامبر(ص) با رعایت حقوق انصار، آنها را برای پذیرش پیشنهاد خود مخیر گذاشت؛ و پس از اعلام رضایت آنها، اقدام خود را عملی نمود. افزون بر اینکه جایگاه مهاجرین هم در گزارش تألیف قلوب نادیده انگاشته شده و ذکری از آنها به میان نیامده است. مهاجرین به عنوان سابقین در اسلام و بخشی از مجاهدین تأثیرگذار در غزوه حنین نه در میان سهم‌برندگان هستند و نه طرف شور و مشورت پیامبر(ص) قرار دارند.

در روایت تقسیم غنایم حنین هیچ‌یک از رفتارهای گذشته رسول خدا(ص) قابل مشاهده نیست. نه اجرای الگوی مساوات و برابری همچون جنگ بدر، نه توجه به طبقات فرودست و نیازمند جامعه مانند توزیع غنایم بنی‌نضیر و نه رفتار بزرگوارانه و توأم با احترام با انصار دیده نمی‌شود. با توجه به شواهد و قرائن ارائه شده، محتوای روایت «مؤلفه قلوبهم»، تناسبی با آموزه‌های قرآنی و سنت نبوی ندارد و تمرکز آن بر روی قریش و تلاش برای بازیابی جایگاه گذشته آنها در مناسبات و موقعیت جدید است. به نظر می‌رسد این روایت با هدف تطهیر سوابق قریشیان و اعتباربخشی به آنها در اخبار سیره نبوی جای گرفته است.

بخش پایانی روایت ابن‌هشام مبنی بر اعتراض انصار در پی محرومیت از غنایم حنین نیز حائز مسئله قابل تأملی است. سخنانی که در این روایت به رسول خدا(ص) نسبت داده شده از جهات گوناگونی قابل بررسی است. در متن روایت ابن‌هشام

۱. مَا أَقَاءَ اللَّهُ عَلَى رَسُولِهِ مِنْ أَهْلِ الْقُرَى فَلِلرَّسُولِ وَلِذِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينِ وَابْنِ السَّبِيلِ كَيْ لَا يَكُونَ دُولَةً بَيْنَ الْأَغْنِيَاءِ مِنْكُمْ...

نقل شده که رسول خدا به انصار فرمود: «...سوگند به ذاتی که جان محمد به دست قدرت اوست، اگر هجرت نمی‌بود، من هم یکی از افراد انصار بودم و اگر همه مردم به راهی روند و انصار به راهی دیگر روند، من به راه انصار می‌روم.» این در حالی است که قرآن در آیه هفت سوره حشر تأکید می‌کند که هر آنچه رسول خدا(ص) برای شما آورده را اجرا کنید و هر آنچه نهی کرده از آن خودداری کنید. در آیات^۱ متعدد دیگر هم اطاعت از خدا و پیامبر در یک ردیف قرار گرفته و مسلمانان را موظف به رعایت آن نموده است. بنابراین تبعیت پیامبر(ص) از انصار و دنباله‌روی از مسیری که آنها می‌روند موضوعیت ندارد، افزون بر اینکه از منظر سیاسی و اجتماعی، با توجه به منزلت و جایگاه رهبری رسول خدا(ص)، چنین سخنی نامعقول و بعید به نظر می‌رسد. همان‌گونه که اشاره شد رویکرد سیره‌نگاران و راویان نخستین متأثر از فضای سیاسی و فرهنگی عصر امویان و عباسیان بود. تعصب و باورهای زمامداران قریشی این روزگار بازتاب و تأثیر گسترده‌ای در جعل و گزینش این اخبار بر روی راویان و سیره‌نگاران گذاشته است.

سلیمان بن عبدالمک در سفر به مدینه با مشاهده فضایل انصار در سیره و مغازی ابان بن عثمان، اظهار داشت که من این فضایل را برای این قوم نمی‌دانستم؛ یا در نظر خاندان ما آنان را کوچک می‌پنداشتند یا این مسائل درست نیست. در نهایت سلیمان که در آن روزگار ولیعهد خلیفه اموی بود، دستور داد نسخه‌های نوشته شده از روی سیره ابان را آتش زدند. همچنین وی نقل کرده که در بازگشت به شام، پدرش را از موضوع سیره ابان مطلع کرده و عبدالمملک در پاسخ او گفته: «تو به کتابی که فضایل ما را در آن نوشته‌اند چه نیازی داری؟ از این گذشته به شامیان چیزهایی از فضایل انصار را می‌شناساند که ما نمی‌خواهیم.» سلیمان گفت: به همین سبب من امر کردم تمام نسخه‌هایی را که از روی آن نوشته شده، بسوزانند تا از نظر امیرالمؤمنین آگاه شوم. سلیمان در ادامه به دیدارش با قبیصة بن ذؤیب^۲ اشاره کرده و ماجرای سیره ابان و گفتگو با پدرش را برای او نقل کرده و دلیل بیزاری امویان و خلیفه را از او پرسیده که پاسخ قبیصة چنین است: «ای برادرزاده، این اولین کاری است که معاویه و بعد از آن پدر عبدالمملک و بعد از آن پدر تو انجام دادند. سلیمان گفت: این، چه کاری بوده است؟ قبیصة گفت: به خدا سوگند، این را نگفتم جز با علم و شناختی که از آن دارم. برای آنکه با قومی از انصار جنگیدند، در حالی که عثمان را خوار و ذلیل کرده بودند و بر او کینه و خشم گرفته و او را کشتند.»^۳

همان‌گونه که پیش از این اشاره شد، قریش و اشراف مکه در کانون توجه روایت تألیف قلوب قرار دارند؛ اما محرومیت انصار و در نهایت پذیرش آنها به بهره‌مندی قریش از مواهب مادی، یادآور رقابت‌های دوگانه قریشی - غیرقریشی یا عدنانی - قحطانی است.

۱. قُلْ أَطِيعُوا اللَّهَ وَالرَّسُولَ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّ اللَّهَ لَا يَحِبُّ الْكَافِرِينَ. آل‌عمران، ۳۲؛ (مانده، ۹۲؛ انفال، آیات ۱، ۲۰ و ۴۶؛ نور، ۵۴؛ محمد، ۳۳؛ تغابن، ۱۲)

۲. ابو اسحاق قبیصة بن ذؤیب بن حنظلة الخزاعي یکی از افراد مورد اطمینان عبدالمملک بن مروان بود که زهری از او روایت کرده است. او زهری را به عبدالمملک نزدیک ساخت.

(ابن قتیبه، المعارف، ۴۴۷؛ تاریخ الطبری، ۴۳/۶ و ۱۸۰)

۳. زبیر بن بکار، الموفقیات، ۳۲۱-۳۲۴.

نگاهی به منابع سیره و تاریخ

در این بخش با نگاهی به دیگر منابع سیره و برخی منابع تاریخی، به مطالعه و مقایسه روایت «مؤلفه قلوبهم» می‌پردازیم. بدیهی است، در مطالعه اخبار سیره نبوی، غالباً رجوع به منابع اصلی و متقدم سیره‌نویسان ما را از مراجعه به منابع تاریخی بی‌نیاز می‌کند؛ اما با هدف نگاهی دقیق‌تر و پیگیری نحوه گسترش روایت‌های سیره‌نویسان، برخی از منابع مهم تاریخی نیز مورد مطالعه قرار گرفته است.

موسی بن عقبه (م ۱۴۱هـ) می‌گوید: آن‌گاه رسول خدا(ص) غنایم یا هر آن چه از آن را می‌خواست میان مردم تقسیم نمود. بیشتر غنیمت‌ها را به اهالی قریش مکه اختصاص داد. و به آن‌ها بسیار بخشید؛ بخشی را هم به دیگران که به حنین رفته بودند به جهت انس با آن‌ها بخشید؛ حتی به یکی صد شتر و به دیگری یک‌گوسفند داد.^۱ موسی بن عقبه در روایت خود عبارت «مؤلفه قلوبهم» را بکار نبرده و به اختصار روایتی در توزیع غنایم حنین نقل کرده است.

واقدی روایت مؤلفه قلوبهم را بدون راوی و با شرح و بسط بیشتری نسبت به روایت ابن اسحاق نقل کرده است. او می‌نویسد: ابوسفیان در حالی که مقدار چهل هزار اوقیه^۲ از غنایم نزد رسول خدا(ص) انباشته بود، نزد ایشان آمد و گفت: اکنون ثروتمندترین مرد قریش شده‌ای! چیزی از این مال به من ببخش. رسول خدا(ص) چهل اوقیه نقره و یکصد شتر به او داد. سپس او همین درخواست را برای پسران خود یزید و معاویه نیز نمود، و رسول خدا(ص) به هر یک از آنها نیز چهل اوقیه و یکصد شتر بخشید. «ابوسفیان گفت: به راستی که تو کریم و بزرگواری، پدر و مادرم فدای تو باد! در آن هنگام که با تو جنگ و ستیز می‌کردم بهترین جنگجو و هم‌آورد بودی و بعد که با تو از در صلح و دوستی درآمدم بهترین دوست هستی، خدا به تو پاداش دهد!»^۳

ابن سعد(م ۲۳۰هـ) هم در طبقات روایتی نقل کرده که بخش نخستین آن مشابه روایت واقدی است و سهم ابوسفیان و فرزندان را یکصد شتر و چهل اوقیه نقره آورده اما در مجموع، روایت او در افراد و تعداد سهم‌برندگان با روایت واقدی در مغازی مطابقت ندارد.^۴

در روایت واقدی و شاگردش ابن سعد، ابوسفیان چهل اوقیه نقره و یکصد شتر سهم، از رسول خدا(ص) دریافت کرده که در روایت ابن اسحاق تنها به یکصد شتر اشاره شده است. افزون بر اینکه ابوسفیان برای فرزندان خود یزید و معاویه هم درخواست سهم نموده که پیامبر(ص) به هر یک از آنها نیز چهل اوقیه نقره و یکصد شتر بخشیده است؛ موضوع سهم چهل اوقیه نقره و نام یزید بن ابوسفیان از مواردی است که تنها در مغازی واقدی و طبقات ابن سعد آمده و در روایت ابن اسحاق وجود ندارد. واقدی

۱. موسی بن عقبه، المغازی، ۲۸۸-۲۸۹.

۲. وزنی حدود ۲۶ گرم.

۳. واقدی، المغازی، ۹۴۴/۳.

۴. ابن سعد، الطبقات الکبری، ۱۱۶/۲.

آیه «مؤلفه قلوبهم» را در جای دیگری از مغازی خود که درباره آیاتی که در غزوه تبوک نازل شده نیز آورده و در آن گروه‌های هشت‌گانه مستحق دریافت صدقات را با نقل روایتی از رسول خدا(ص) نقل کرده است.^۱

واقدی میزان غنایم را تا بیست و چهار هزار شتر و حدود چهل هزار گوسفند و انباشته‌ای از نقره، نقل کرده است.^۲ با توجه به اینکه وی نام ۱۶ نفر را به عنوان سهم‌برندگان ذکر کرده و سهم هر یک را حدود صد شتر دانسته،^۳ مجموع غنایم دریافتی آنها از دو هزار شتر تجاوز نمی‌کند. به بیان دیگر با یک محاسبه ساده می‌توان دریافت که، تنها در تقسیم شتر، حدود دویست و چهل نفر می‌توانند در فهرست سهم‌برندگان قرار گیرند. این مقدار غنایم از قبیله‌ای در ۲۶ کیلومتری مکه،^۴ با توجه به موقعیت جغرافیایی و توان اقتصادی آن روزگار دور از واقعیت و مبالغه‌آمیز به نظر می‌رسد. همچنین مقدار چهل هزار اوقیه، وزنی بیش از هزار کیلوگرم نقره است و طبق روایت واقدی چیزی معادل یک کیلوگرم نقره و یکصد شتر به ابوسفیان و به همین میزان به هر یک از پسرانش معاویه و یزید اعطاء شده است.

مطلب درخور توجه دیگر اینکه: روایت واقدی بدون راوی و متن آن مفصل‌تر از ابن اسحاق و با جزئیات بیشتری نقل شده که با توجه به تأخر زمانی او نسبت به ابن اسحاق، به نظر می‌رسد متن روایت اصلی دچار تطور تاریخی^۵ شده و مطالب جدیدی به آن افزوده شده است.^۶

یعقوبی (م ۲۸۶هـ) نیز در تاریخ خود به مؤلفه قلوبهم اشاره کرده و از دوازده مرد نام برده که به هر یک از آنان صد شتر داده شده و در ادامه به اعتراض و درخواست انصار بر دریافت غنایم اشاره کرده که پیامبر(ص) در پاسخ آنها گفت: «همانا من به مردمی می‌بخشم تا دلشان را به دست آورم و شما را با ایمان‌تان وامی‌گذارم». اما برخی از انصار به نارضایتی خود ادامه داده و گفتند: «محمد به همراهی ما نبرد کرد تا آن‌که کارش پیش رفت و پیروز گشت آن‌گاه نزد خویشان خود آمد و ما را رها کرد». یعقوبی در نهایت عنوان کرده که پس از این رخداد خداوند سهم انصار را انداخت و برای مؤلفه قلوبهم بخشی در صدقات قرار داد.^۷ یعقوبی نیز مانند واقدی روایت خود را بدون راوی نقل کرده و افرادی را که نام برده با روایت ابن اسحاق هم‌خوانی دارد با این تفاوت که تعداد افراد روایت ابن اسحاق هفده و روایت یعقوبی دوازده مرد ذکر شده است.

گزارش یعقوبی از اعتراض انصار، با روایت ابن هشام هم‌خوانی و سازگاری ندارد. در روایت ابن هشام اعتراض و گفتگوی انصار با رسول خدا(ص) در نهایت با رضایت آنها خاتمه می‌یابد؛ اما روایت یعقوبی حاکی از نارضایتی انصار و ادامه اعتراض آنها پس از سخنان پیامبر(ص) است. افزون بر اینکه پاسخ رسول خدا(ص) در این دو روایت نیز دارای تفاوت‌های اساسی است.

۱. واقدی، المغازی، ۱۰۶۵/۳-۱۰۶۶.

۲. واقدی، همان، ۹۴۳/۳.

۳. واقدی، همان، ۹۴۴/۳.

۴. شراب، معالم‌الاثیر، ۱۰۴.

۵. نک. «سیر تطور اخبار سیره نبوی»، نوشته رمضان محمدی، انتشارات پژوهشکده حوزه و دانشگاه.

۶. امینی در کتاب الغدير نوشته: واقدی سی هزار حدیث که اصل ندارد، روایت کرده است. امینی، ۴۶۶/۵.

۷. یعقوبی، تاریخ‌الیعقوبی، ۶۳/۲-۶۴.

بی‌گمان تحلیل و توضیحات ارائه شده در پایان بررسی روایات غزوه بدر و بنی‌نضیر و بی‌اعتباری داستان اعتراض انصار، در روایت یعقوبی نیز قابل انطباق و استناد بوده و اختلاف بنیادی در این دو روایت، تأیید دیگری بر بی‌اعتباری اصل ماجراست.

طبری هم در تاریخ خود روایتی مشابه روایت ابن اسحاق نقل کرده؛ با این تفاوت که راوی روایت ابن اسحاق را عبدالله بن ابی‌بکر می‌داند،^۱ اما ابن هشام در السیرة النبویه تنها ابن اسحاق را به عنوان راوی نام برده است. طبری سلسله راویان را این‌گونه آورده: «حدثنا ابن حمید، قال: حدثنا سلمه، عن ابن اسحاق، عن عبدالله بن ابی‌بکر» که از نظر طبری راوی اصلی، عبدالله بن ابی‌بکر است. این در حالی است که در سیره ابن هشام، هنگام نقل روایت از ابن اسحاق، به هیچ روایت‌کننده‌ای اشاره نشده است. طبری در نقل روایات سیره، برخلاف ابن هشام از گزارش‌های سلمة بن الفضل نیز بهره جسته و آنها را در کتاب خود نقل کرده است. در روایت «مؤلفه قلوبهم» طبری از طریق شاگرد سلمه، محمد بن حمید، روایت ابن اسحاق را نقل کرده که راوی اصلی آن عبدالله بن ابی‌بکر بن عمرو بن حزم است. متن روایت طبری با روایت ابن اسحاق در سیره ابن هشام در تعداد و نام سهم‌برندگان هماهنگی دارد.^۲ همچنین به نظر می‌رسد، نقل روایت دوم از جانب ابن هشام که با سلسله راویان نیز توأم شده، با قصد تأکید بیشتر روایت نخست و مقبول جلوه دادن گزارش تألیف قلوب انجام پذیرفته باشد. اگرچه به اختلافات و ضعف‌های آن نیز پیش‌تر اشاره شد.

آراء و نظرات مفسرین

مقاتل بن سلیمان (م ۱۵۰هـ) در ابتدای تفسیر خود ذیل آیه «انما الصدقات» می‌نویسد: «رسول خدا(ص) فرمود: صدقه بر محمد و اهل بیت او حلال نیست؛ و نیز بر توانگران و کسانی که توانایی جسمی دارند جایز نیست». و در ادامه روایتی مشابه روایت ابن اسحاق در تقسیم غنایم آورده و تعداد آنها را سیزده نفر دانسته اما نام دوازده نفر را نقل کرده است.^۳

علی ابن ابراهیم قمی (م بعد ۳۰۷هـ) در تفسیر آیات ۵۸ تا ۶۰ سوره توبه می‌نویسد: این آیات هنگامی نازل شد که صدقات را حضور پیامبر اکرم(ص) آوردند تا تقسیم بفرماید. جمعی از توانگران هم منتظر بودند تا سهمی از اموال مزبور دریافت دارند ولی بر خلاف انتظار دیدند که آن حضرت صدقات را بین بینوایان تقسیم فرمود و آنها از مشاهده چنین رفتاری مشغول خرده‌گیری و عیب‌جویی شدند. لذا آیات «ومنهم من یلمزک فی الصدقات...»^۴ و «ولو انهم رضوا ما اتاهم...»^۵ در نكوهش آنها نازل شد. آن‌گاه خداوند متعال صدقات را تفسیر کرده و توضیح داد که این صدقات را چه کسانی باید پردازند و به چه کسانی باید داده شود و فرمود: «انما الصدقات للفقراء والمساكين والعاملین علیها والمؤلفه قلوبهم و فی الرقاب والغارمین و فی سبیل اللہ و ابن السبیل

۱. تاریخ الطبری، ۹۰/۳-۹۱.

۲. جهت مقایسه تعداد و افراد این دو روایت به جدول ۲ مراجعه نمایید.

۳. مقاتل بن سلیمان، تفسیر مقاتل بن سلیمان، ۱۷۶/۲-۱۷۷.

۴. توبه، آیه ۵۸.

۵. توبه، آیه ۵۹.

فَرِيضَةً مِنَ اللَّهِ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ» خداوند همه مردم را از مشمولیت صدقات بیرون نموده، تنها هشت گروه را مستحق آن دانست و از ایشان اسم برد.^۱

در ادامه نیز روایتی از ابی الجارود از امام باقر(ع) نقل کرده که ده نفر از قریشیان هر یک صد شتر با چوپانش که گاهی بیشتر و کمتر هم می شد، از رسول خدا(ص) دریافت کرده اند.^۲

راوی این روایت، زیاد بن منذر معروف به ابوالجارود یکی از اصحاب امام باقر و امام صادق و بنیانگذار فرقه جارودیه است. بین علمای شیعه اختلاف و نظرات متناقضی درباره وی وجود دارد. محمد بن عمر کشی معتقد است او مورد لعن امام باقر و امام صادق بوده و از سوی ایشان به «سرحوب» به معنای شیطان کور و ساکن دریا ملقب بوده است.^۳ ابوالجارود در قیام زید بن علی از جمله همراهان او بوده که نشان دهنده تغییر عقیده وی از امامیه به زیدیه است.^۴ از سوی دیگر برخی علمای شیعه مانند ابن قولویه و شیخ مفید نقل روایت از او را جایز دانسته اند.^۵

قمی در ابتدای تفسیر خود روایتی^۶ مشابه روایت دوم ابن اسحاق که در حوادث جنگ تبوک رخ داده را نقل کرده و ضمن اشاره به آیات مرتبط با نزول آیه «انَّمَا الصَّدَقَاتُ» موضوع را با منافقین و عیب جویی آنها مرتبط دانسته است. سپس به روایتی از ابی الجارود استناد کرده که با توجه به سوابق راوی آن قابل اعتماد نیست.

طبری (م ۳۱۰هـ) در جامع البیان در تفسیر آیه «انَّمَا الصَّدَقَاتُ...» روایتی از یحیی بن ابی کثیر آورده و در آن سهم مؤلفه قلوبهم را به تفکیک قبایل مشهور قریشی و افراد آنها نقل کرده است؛ افزون بر این که نام معاویه بن ابوسفیان در روایت تفسیر نیامده و سفیان بن حرث بن عبدالمطلب که در گزارش تاریخی ذکر می شود از او نشده در این روایت آمده است.^۷ ذکر دو نکته در مورد اختلاف روایت تاریخی و تفسیری طبری ضروری است. نخست اینکه سلسله راویانی که طبری در تفسیر^۸ خود آورده با راویان روایت کتاب تاریخی اش^۹ مطابقت ندارد و تعداد افراد در روایت تفسیر، سیزده نفر و در گزارش تاریخی، هفده نفر ذکر شده است. واحدی (م ۴۶۸هـ) معتقد است، آیات ۴۹ تا ۵۹ سوره توبه همگی درباره منافقین نازل شده است. وی سپس در ذیل آیه ۵۸ سوره توبه «ومنهم من یلمزک فی الصَّدَقَاتِ...» به روایتی از ابوسعید خدری اشاره می کند که رسول خدا(ص) در حال تقسیم اموالی بود که حرقوص بن زهیر ملقب به ابن ذی الخویصره ضمن اعتراض به ایشان گفت: یا رسول الله(ص) عدالت را بین ما

۱. قمی، تفسیرالقمی، ۲۹۸/۱.

۲. قمی، همان، ۲۹۹/۱.

۳. کشی، رجال الکشی، ۴۹۵/۲.

۴. نجاشی، رجال النجاشی، ۱۷۰/۱.

۵. ابن قولویه، کامل الزیارات، ۴۷؛ مفید، جوابات اهل الموصل فی العدد و الرؤیه، ۳۰.

۶. قمی، تفسیرالقمی، ۲۹۸/۱.

۷. طبری، جامع البیان، ۱۱۲/۱۰.

۸. حدثنا عبدالأعلی، قال: ثنا محمد بن ثور، عن معمر، عن یحیی بن ابی کثیر.

۹. حدثنا ابن حمید، قال: حدثنا سلمه، عن ابن اسحاق، عن عبد الله ابن ابی بکر.

رعایت کن. پیغمبر فرمود: وای بر تو، اگر من رعایت عدل نکرده باشم پس عادل کیست؟^۱ او اضافه می‌کند که بخاری نیز این روایت را آورده است.^۲ واحدی در ادامه، روایت دیگری از کلبی نقل کرده که آیه «المؤلفة قلوبهم» درباره منافقین نازل شده که از جمله آنها مردی بود ملقب به ابوالخواصر، که به رسول خدا(ص) گفت: رعایت مساوات نکردی؛ و آیه در تشیع وی نازل شد.^۳ واحدی تنها روایتی مشابه روایت ابن اسحاق در حوادث جنگ تبوک را نقل کرده و از ذکر روایت تقسیم غنایم حنین ذکری به میان نیاورده است.

زمخشری (ن ۵۳۸ هـ) هم به روایت ابن اسحاق و روایتی مشابه آن در باب تقسیم غنایم حنین اشاره نکرده و در تفسیر مؤلفه قلوبهم می‌نویسد: بخشی از اشراف عرب بودند که رسول خدا(ص) برای تألیف قلوب چیزهای به آنها می‌داد به شرط آن که اسلام را پذیرفته و اعلام وفاداری کنند، زیرا در آن زمان تعداد مسلمان اندک بود.^۴

طبرسی (م ۵۴۸ هـ) در تفسیر مجمع البیان به توضیح گروه‌های هشت‌گانه مشمول صدقات پرداخته و در مورد «والمؤلفة قلوبهم» می‌نویسد: «و آنها مردمانی از اشراف زمان پیغمبر(ص) بودند که آن حضرت سهمی از زکات بدانها می‌داد تا به وسیله آن به دین اسلام علاقه‌مندشان سازد و در مواقع لزوم از آنها برای جنگ با دشمنان دین کمک بگیرد». او روایت عیب‌جویی منافقان در تقسیم صدقات را ذیل آیه ۵۸ نقل کرده اما به روایت مشهور ابن اسحاق در تقسیم غنایم به اشراف قریش یا مشابه آن اشاره‌ای نکرده است.^۵

فخر رازی (م ۶۰۶ هـ) معتقد است این آیه هنگامی نازل شد که منافقان از رسول خدا(ص) در مورد صدقات عیب‌جویی کردند، آن حضرت به آنها فهماند که این صدقات در جای مشخص خود مصرف می‌شود و من به آنها دلبستگی ندارم و سهمی از آن برای خود نمی‌گیرم.^۶ او در ادامه به شرح و تفسیر هر یک از گروه‌های هشت‌گانه دریافت‌کننده صدقات پرداخته و درباره «مؤلفة قلوبهم» روایتی از ابن عباس را نقل می‌کند که مضمون آن مشابه روایت ابن اسحاق است با این تفاوت که تعداد سهم‌برندگان را پانزده نفر می‌داند.^۷

سیوطی (م ۹۱۱ هـ) در الدر المنثور روایت یحیی بن ابی‌کثیر در پرداخت مؤلفه قلوبهم به قریش نقل کرده^۸ اما در الاتقان تنها به ذکر حدیث «لا تحلل الصدقة لغنی و لا لذی مره سوی» بسنده کرده و مطلب دیگر نقل نکرده است.^۹

۱. واحدی، اسباب النزول، ۲۵۲-۲۵۳.
۲. بخاری، صحیح بخاری، ۱۲۲/۲.
۳. واحدی، اسباب النزول، ۲۵۲-۲۵۳.
۴. زمخشری، الکشاف، ۲۸۳/۲.
۵. طبرسی، مجمع البیان، ۶۵/۵.
۶. فخر رازی، تفسیر الکبیر، ۷۷/۱۶.
۷. فخر رازی، همان، ۸۵/۱۶-۸۶.
۸. سیوطی، الدر المنثور، ۲۵۱/۳.
۹. سیوطی، الاتقان فی علوم القرآن، ۶۳۸/۱.

مفسرین دیگری مانند قرطبی^۱ (م ۶۷۱ هـ)، ابوالفتوح رازی^۲ (م ۵۵۶ هـ) نیز متن روایت ابن اسحاق یا بخشی از آن و یا روایتی مشابه آن را نقل کرده‌اند. افزون بر اینکه روایان و متن روایت آنها دارای اختلاف است. در جدول زیر به مقایسه منابع سیره، تاریخ و تفسیر و تعداد سهم‌برندگان روایت «مؤلفه قلوبهم» اشاره شده و اختلاف روایان و گزارش‌های بدون راوی مشخص شده است. از نکات مهم این بررسی اجمالی، اختلاف در تعداد سهم‌برندگان، اختلاف در روایان و فقدان راوی در برخی از گزارش‌هاست.

جدول ۱ - مقایسه منابع روایت «مؤلفه قلوبهم» و تعداد سهم‌برندگان

ردیف	سیره‌نویس / مورخ / مفسر	راوی	تعداد سهم‌برندگان (نفر)
۱	ابن اسحاق	---	۱۷
۲	ابن هشام	ابن عباس	۲۹
۳	موسی بن عقبه	---	---
۴	واقدي	---	۱۶
۵	ابن سعد	---	۲۰
۶	یعقوبی	---	۱۲
۷	تاریخ طبری	عبدالله بن ابی‌بکر	۱۷
۸	مقاتل بن سلیمان	---	۱۲
۹	علی بن ابراهیم قمی	ابی‌الجارود	۱۰
۱۰	طبری (جامع البیان)	یحیی بن ابی‌کثیر	۱۳
۱۱	فخر رازی	ابن عباس	۱۵
۱۲	سیوطی (الدرا المنثور)	یحیی بن ابی‌کثیر	۱۳

بررسی و دقت در آراء تفاسیر بیانگر آن است که، شهرت روایت «مؤلفه قلوبهم» در منابع تاریخی سبب اعتماد برخی از مفسرین شده و با تأثیرپذیری از همین شهرت به نقل این روایت یا روایت مشابه آن، ذیل تفسیر و شرح آیه «انما الصدقات» مبادرت ورزیده‌اند؛ و خواسته یا ناخواسته سبب گسترش بیش از پیش آن شده‌اند.

گروه دیگری مانند: واحدی در اسباب النزول، زمخشری در الکشاف، طبرسی در مجمع البیان و سیوطی در الاتقان، روایت مشهور ابن اسحاق را ذیل آیه «انما الصدقات...» ذکر نکرده و آراء و نظرات ایشان درباره تأویل و تفسیر «مؤلفه قلوبهم» با روایت تقسیم غنایم به اشراف قریش دارای اختلاف بنیادی است. اغلب مفسرین این دسته، به حوادث پیرامون جنگ تبوک اشاره کرده‌اند و گزارش عیب‌جویی منافقین در آیه «ومنهم من یلمزک فی الصدقات...» مورد توجه قرار داده و شأن نزول آیه «انما الصدقات...» را در نتیجه آن دانسته‌اند و تلویحاً روایت ابن اسحاق در خصوص حوادث پیرامون جنگ تبوک را معتبر دانسته‌اند؛ و برخی بدون اشاره به هیچ‌یک از آنها به موضوع صدقات و مباحث فقهی یا بازخوردهای اجتماعی آن پرداخته‌اند.

در پی کثرت نقل این روایت و شهرت آن، موضوع دیگری رخ داده و آن مترادف انگاشتن کلمه صدقات با غنایم جنگی است. از منظر آیات قرآنی، نگاهی دقیق‌تر به عبارت «صدقات» در قرآن و جستجو و بررسی در آیاتی که در این خصوص نازل شده نیز نشان می‌دهد که مفهوم صدقات، با مفاهیمی همچون انفال، فیه یا غنایم جنگی، اشتراک و ارتباط معنایی ندارد. در ادامه به آیاتی که عبارت «صدقات» در آن‌ها آمده اشاره شده و مفهوم آن به اختصار بیان می‌شود.

۱. قرطبی، جامع لاحکام، ۱۷۹/۸.

۲. ابوالفتوح رازی، روض الجنان، ۲۰۳/۹.

- ۱- بقره، ۲۶۴: دستور پرداخت صدقات به مؤمنین بدون منت و آزار و برابری مفهوم صدقات با انفاق؛
- ۲- بقره، ۲۷۱: توصیه به پرداخت در نهان و آشکار و «اختصاص آن به نیازمندان»؛
- ۳- بقره، ۲۷۶: ارزش و پاداش پرداخت صدقات نزد خداوند و نهی از ربا؛
- ۴- توبه، ۵۸: خرده‌گیری و عیب‌جویی منافقان در تقسیم صدقات از پیامبر(ص)؛
- ۵- توبه، ۶۰: حکم قطعی گروه‌های هشت‌گانه مستحق صدقات.
- ۶- توبه، ۷۹: عیب‌جویی و استهزاء مؤمنینی که با میل و رغبت پرداخت صدقات می‌کنند؛
- ۷- توبه، ۱۰۳: دستور دریافت صدقات از مؤمنین با هدف تزکیه و طهارت آن‌ها و دعای رسول خدا برای پرداخت‌کنندگان صدقات؛

- ۸- توبه، ۱۰۴: اخذ صدقات و پذیرش توبه فقط از جانب خداست؛
- ۹- مجادله، ۱۲-۱۳: دستور پرداخت صدقات قبل از نجوا با پیامبر(ص)، پرداخت صدقه برای مؤمنین امری نیکو و موجب پاکیزگی آن‌هاست.

بررسی در آیاتی که عبارت «صدقات» در آن‌ها بکار رفته، دلالت بر انفاق یا زکاتی می‌کند که برعهده افراد بی‌نیاز و توانگر است. افزون بر اینکه سازگاری با مفهوم غنایم یا موارد مشابه آن نیز وجود ندارد. موارد مصرف صدقات در آیه ۶۰ سوره توبه مشخص شده و گروه‌های هشت‌گانه مستحق دریافت آن اغلب از طبقات نیازمند جامعه هستند و ثروتمندان در آن سهمی ندارد. بلکه در آیات دیگر، طبقات برخوردار موظف و سفارش شده به پرداخته صدقات هستند نه در گروه دریافت‌کنندگان آن. از دیدگاه قرآن ثروتمندان و اغنیاء از پرداخت‌کنندگان صدقات هستند و در روایت «مؤلفه قلوبهم» اشراف قریش به عنوان دریافت‌کنندگان آن معرفی می‌شوند و سهم بسزایی به آنها داده می‌شود؛ به نحوی که در روایت فخر رازی، حکیم بن حزام در حالی از دنیا رفت که ثروتمندترین مرد قریش بود.^۱

جدول ۲- مقایسه روایات سیره‌نویسان، مورخین و مفسرین با ذکر اسامی سهم‌برندگان

۱. فخر رازی، تفسیر الکبیر، ۸۶/۱۶.

ردیف	اسامی	ابن اسحاق	ابن هشام	واقدی	ابن سعد	یعقوبی	طبری (تاریخ)	طبری (تفسیر)	مقاتل بن سلیمان	قمی	فخررازی	سیوطی
۱	ایوسفیان بن حرب	*	*	*	*	*	*	*	*	*	*	*
۲	معاویہ بن ایوسفیان	*	*	*	*	*	*	*	*	*	*	*
۳	حکیم بن حزام	*	*	*	*	*	*	*	*	*	*	*
۴	حارث بن حارث	*	*	*	*	*	*	*	*	*	*	*
۵	حارث بن هشام	*	*	*	*	*	*	*	*	*	*	*
۶	سہیل بن عمرو	*	*	*	*	*	*	*	*	*	*	*
۷	حویطب بن عبد العزی	*	*	*	*	*	*	*	*	*	*	*
۸	علاء بن جاریہ	*	*	*	*	*	*	*	*	*	*	*
۹	عبید بن حصن	*	*	*	*	*	*	*	*	*	*	*
۱۰	القرع بن حلیس	*	*	*	*	*	*	*	*	*	*	*
۱۱	مالک بن عوف	*	*	*	*	*	*	*	*	*	*	*
۱۲	صفوان بن امیہ	*	*	*	*	*	*	*	*	*	*	*
۱۳	مخرمہ بن نوفل	*	*	*	*	*	*	*	*	*	*	*
۱۴	عمیر بن وہب جمحی	*	*	*	*	*	*	*	*	*	*	*
۱۵	ہشام بن عمرو	*	*	*	*	*	*	*	*	*	*	*
۱۶	سعید بن ربیع	*	*	*	*	*	*	*	*	*	*	*
۱۷	السهمی (عدی بن قیس)	*	*	*	*	*	*	*	*	*	*	*
۱۸	طلیح بن سفیان بن امیہ	*	*	*	*	*	*	*	*	*	*	*
۱۹	خالد بن اسید	*	*	*	*	*	*	*	*	*	*	*
۲۰	ثیبہ بن عثمان بن ابی طلحہ	*	*	*	*	*	*	*	*	*	*	*
۲۱	ایوالتایل	*	*	*	*	*	*	*	*	*	*	*
۲۲	عکرمہ بن عامر بن ہاشم	*	*	*	*	*	*	*	*	*	*	*
۲۳	زہیر بن ابی امیہ بن مغیرہ	*	*	*	*	*	*	*	*	*	*	*
۲۴	خالد بن ہشام بن مغیرہ	*	*	*	*	*	*	*	*	*	*	*
۲۵	ہشام بن ولید بن مغیرہ	*	*	*	*	*	*	*	*	*	*	*
۲۶	سفیان بن عبد الاسد بن عبد اللہ	*	*	*	*	*	*	*	*	*	*	*
۲۷	سادب بن ابی سادب بن عاذ	*	*	*	*	*	*	*	*	*	*	*
۲۸	مطیع بن اسود بن حارثہ	*	*	*	*	*	*	*	*	*	*	*
۲۹	ایوچہم بن حدیفہ بن غانم	*	*	*	*	*	*	*	*	*	*	*
۳۰	احیہ بن امیہ بن خلف	*	*	*	*	*	*	*	*	*	*	*
۳۱	عدی بن قیس بن حدائقہ	*	*	*	*	*	*	*	*	*	*	*
۳۲	نوفل بن معاویہ بن عمرو بن صخر	*	*	*	*	*	*	*	*	*	*	*
۳۳	علقمہ بن علائکہ بن عوف	*	*	*	*	*	*	*	*	*	*	*
۳۴	لیبید بن ربیعہ بن مالک بن جعفر	*	*	*	*	*	*	*	*	*	*	*
۳۵	خالد بن ہوذہ بن ربیعہ بن عمرو	*	*	*	*	*	*	*	*	*	*	*
۳۶	جرمل بن ہوذہ	*	*	*	*	*	*	*	*	*	*	*
۳۷	عباس بن مرداس	*	*	*	*	*	*	*	*	*	*	*
۳۸	یزید بن ایوسفیان	*	*	*	*	*	*	*	*	*	*	*
۳۹	اسید بن حارثہ	*	*	*	*	*	*	*	*	*	*	*
۴۰	عثمان بن وہب	*	*	*	*	*	*	*	*	*	*	*
۴۱	عبد الرحمن بن ربیع	*	*	*	*	*	*	*	*	*	*	*
۴۲	سفیان بن حارث بن عبد المطلب	*	*	*	*	*	*	*	*	*	*	*
۴۳	عمرو بن مرداس	*	*	*	*	*	*	*	*	*	*	*
۴۴	ہمام بن عمرو	*	*	*	*	*	*	*	*	*	*	*
۴۵	یرادر ہمام بن عمرو	*	*	*	*	*	*	*	*	*	*	*
۴۶	الجعد بن قیس	*	*	*	*	*	*	*	*	*	*	*
۴۷	علاء بن حرب	*	*	*	*	*	*	*	*	*	*	*
۴۸	جشمی جمحی	*	*	*	*	*	*	*	*	*	*	*

نتیجہ

به گواهی ابن اسحاق آیه «انّما الصدقات...» هنگام نزول آیات مربوط به جنگ تبوک در سال «نهم هجری» و درباره صدقات نازل شده و کاربرد عبارت «مؤلفه قلوبهم» که تنها در همین آیه وجود دارد و در آیات دیگر آن را نمی توان یافت، در مورد تقسیم غنائم جنگ حنین در «سال هشتم هجری» تناقض زمانی و محتوایی روایت «عطاء المؤلفه قلوبهم» را تأیید می کند. به نظر می رسد سیره نگاران نخستین و به تبع آنان ابن اسحاق متوجه ناسازگاری تاریخی و تفاوت این دو رویداد شده اند و آگاهانه در مورد آیه «انّما الصدقات...» سکوت کرده و بدون شرح و توضیح، آن را در میان آیات نازل شده پیرامون جنگ تبوک رها کرده اند. موضوعی که با سهل انگاری و اعتماد مورخین و مفسرین، سبب الحاق روایت «مؤلفه قلوبهم» به آیه «انّما الصدقات...» شده و

موجب شهرت روزافزون آن شده است. اگرچه برخی مفسرین بدون توجه به روایت ابن اسحاق، گزارش عیب‌جویی منافقان در خصوص توزیع صدقات را معتبر دانسته و شأن نزول آیه «انما الصدقات...» را پاسخ استوار در تعیین گروه‌های مستحق صدقات دانسته و عقیده سیره‌نگاران را تأیید نکرده‌اند. افزون بر این که آراء آنان با محتوای روایت عیب‌جویی منافقان و گزارش ابن اسحاق در خصوص زمان نزول آیه مطابقت و سازگاری بیشتری دارد.

بررسی گزارش «مؤلفه قلوبهم» نشان می‌دهد، این روایت در مقایسه با روایات مشابه دیگر دارای اختلافات متعدد و غیرقابل اعتماد است. وجود گزارش‌های پراکنده و مختلفی که تقریباً در هیچ یک از اجزاء روایت با هم اشتراکی ندارند؛ اختلاف در مقدار سهم غنایم، اختلاف در اسامی و اختلاف در تعداد سهم‌برندگان از موارد قابل اشاره هستند. برای نمونه تعداد نفرات نام برده شده از ۱۰ تا ۲۹ نفر در نوسان بوده و تنها نام دو تن یعنی ابوسفیان و صفوان بن امیه در تمام روایات‌ها تکرار شده و تعداد بدون تکرار سهم‌برندگان در مجموع به ۴۸ نفر می‌رسد.

تحلیل متن، نشان‌دهنده ناسازگاری این روایت با دیگر گزارش‌های تاریخی است و تعارض با سیره قطعی رسول خدا(ص) و تأکیدات قرآنی به روشنی در آن مشاهده می‌شود. افزون بر اینکه اختلافات فراوان در متن‌ها نظریه ساختگی بودن آن را بیش از پیش تقویت می‌کند. تحلیل سند نیز نشان می‌دهد، خاستگاه و مبدأ شکل‌گیری روایت دوره اموی است و راویان نخستین که در عصر اموی می‌زیسته‌اند، نقش عمده در شکل‌گیری و گسترش آن در بین اخبار سیره نبوی داشته‌اند و سیره‌نگاران، تحت تأثیر آنها، این روایت را در منابع بعدی سیره نبوی ثبت و ضبط نموده‌اند. افزون بر اینکه مضمون و درون‌مایه روایت را می‌توان بازگوکننده اغراض پدیدآورندگان آن به شمار آورد.

كتابخناسى

١. قرآن كريم
٢. ابن ابى الحديد، عبد الحميد بن هبة الله بن محمد بن الحسين بن ابى الحديد. شرح نهج البلاغه، تحقيق: محمد ابوالفضل ابراهيم. مصر: دار احياء الكتب العربيه، ١٣٨٧ق.
٣. ابن بابويه، محمد بن على. من لا يحضره الفقيه، مصحح: على اكبر غفارى. دفتر انتشارات اسلامى وابسته به جامعه مدرسين حوزه علميه قم، ١٤١٣ق.
٤. ابن اسحاق، محمد بن اسحاق بن يسار المطلبى. سيرة ابن اسحاق (كتاب السير و المغازى)، تحقيق: سهيل زكار، بيروت: دارالفكر، ١٣٩٨ق/١٩٧٨م.
٥. ابن قولويه، جعفر بن محمد. كامل الزيارات، تحقيق: عبدالحسين امينى. نجف: دارالمرتضويه، ١٣٥٦ش.
٦. ابن سعد، محمد. الطبقات الكبرى. بيروت: دارالكتب العلميه، ط الاولى، ١٤١٠ق/١٩٩٠م.
٧. ابن هشام، ابو محمد عبد الملك بن هشام. السيرة النبويه، تحقيق مصطفى السقا و ابراهيم الاييارى و عبدالحفيظ الشلبى. القاهرة: شركه مكتبه و مطبعه مصطفى البانى الحلبي و اولاده، ١٣٥٥ق/١٩٣٦م.
٨. ابوالفتح رازى، حسين بن على. روض الجنان و روح الجنان فى تفسير القرآن. مشهد: بنياد پژوهشهاى اسلامى آستان قدس رضوى، ١٤٠٨ق.
٩. امينى، عبدالحسين. الغدير فى الكتاب و السنة و الادب. قم: مركز الغدير للدراسات الاسلاميه، ١٤١٦ق.
١٠. بخارى، محمد بن اسماعيل أبو عبد الله. صحيح بخارى. دمشق: دار طوق النجاه، ١٤٢٢ق.
١١. بلاذرى، أحمد بن يحيى بن جابر. جمل من انساب الأشراف، تحقيق سهيل زكار و رياض زركلى. بيروت: دار الفكر، ط الأولى، ١٤١٧ق/١٩٩٦م.
١٢. حلوانى، حسين بن محمد بن حسن بن نصر. نزهة الناظر و تنبيه الخاطر، مصحح: مدرسه الإمام المهدي عجل الله تعالى فرجه الشريف. قم: مدرسه الإمام المهدي عجل الله تعالى فرجه الشريف، ١٤٠٨ق.
١٣. زبير بن بكار. الاخبار الموفقيات، قم: منشورات الشريف الرضى، ١٤١٦ق/١٣٧٤ش.
١٤. زمخشري، محمود بن عمر. الكشاف عن حقائق غوامض التنزيل و عيون الأقاويل فى وجوه التأويل، تحقيق مصطفى حسين احمد. بيروت: دارالكتب العربى، ١٤٠٧ق.
١٥. سيوطى، عبد الرحمن بن ابى بكر. الإتيان فى علوم القرآن، تحقيق زمرلى، فواز احمد. بيروت: دار الكتاب العربى، ١٤٢١ق.
١٦. سيوطى، عبد الرحمن بن ابى بكر. الدر المنثور فى التفسير بالماثور، قم: كتابخانه عمومى حضرت آيت الله العظمى مرعشى نجفى (ره)، ١٤٠٤ق.
١٧. شراب، محمد محمد حسن. المعالم الاثريه فى السنة و السيرة. بيروت: دارالقلم، ١٤١١ق/١٩٩١م.
١٨. طبرى، ابو جعفر بن محمد بن جرير. تاريخ الامم و الملوك (تاريخ الطبرى). تحقيق محمد ابوالفضل ابراهيم. بيروت: دارالتراث، ط الثانية، ١٣٨٧ق/١٩٦٧م.
١٩. طبرى، ابو جعفر بن محمد بن جرير. جامع البيان فى تفسير القرآن (تفسير الطبرى). بيروت: دارالمعرفه، ١٤١٢ق.
٢٠. طبرسى، فضل بن حسن. مجمع البيان فى تفسير القرآن. تهران: انتشارات ناصر خسرو، ١٣٧٢ش.

۲۱. فخر رازی، محمدبن عمر. التفسیر الكبير (مفاتیح الغیب). بیروت: دار إحياء التراث العربی، ۱۴۲۰ق.
۲۲. قرطبی، محمد بن احمد. الجامع لأحكام القرآن. تهران: ناصر خسرو، ۱۳۶۴ش.
۲۳. قمی، علی بن ابراهیم. تفسیر القمی، محقق: موسوی جزایری. قم: دارالکتب، ۱۳۶۳ش.
۲۴. قنوات، عبدالرحیم. «جایگاه قرآن در مطالعات تاریخ صدر اسلام». تاریخ و فرهنگ ۵۱، ش. ۱۰۲ (بهار و تابستان ۱۳۹۸): ۹-۲۵.
۲۵. کشی، محمد بن عمر. رجال الکشی - اختیار معرفه الرجال، محقق: مهدی رجایی. قم: مؤسسه آل البيت عليهم السلام، ۱۳۶۳ش.
۲۶. مسعودی، علی بن حسین. التنبيه و الاشراف، تصحيح عبدالله اسماعيل الصاوى. قاهره: دارالصاوى، (افست قم: مؤسسه نشر المنابع الثقافه الاسلاميه)، بی تا.
۲۷. مفید، محمد بن محمد بن نعمان. جوابات اهل الموصل فی العدد و الرؤیه، محقق: مهدی نجف. قم: دارالمفید، ۱۴۱۳ق.
۲۸. مقاتل بن سلیمان. تفسیر مقاتل بن سلیمان، تحقیق شحاته، عبدالله محمود. بیروت: دار إحياء التراث العربی، ۱۴۲۳ق.
۲۹. موسی بن عقبه. المغازی، تحقیق: محمد باقشیش ابومالک. مغرب: جامعه ابن زهر، ۱۹۹۴م.
۳۰. نجاشی، احمد بن علی. رجال النجاشی. قم: مؤسسه النشر الاسلامی التابعه لجامعه المدرسين بقم المشرفه، ۱۳۶۵ش.
۳۱. واحدی، علی بن احمد. اسباب النزول (واحدی)، تحقیق کمال بسیونی زغلول. بیروت: دارالکتب العلمیه، منشورات محمدعلی بیضون، ۱۴۱۱ق.
۳۲. واقدی، محمدبن عمر. المغازی، تحقیق مارسدن جونس. بیروت: مؤسسه الأعلمی، ط الثالثه، ۱۴۰۹ق/۱۹۸۹م.
۳۳. هوروفتس، یوسف. المغازی الاولى و مؤلفوها، ترجمه حسین نصار. قاهره: مکتبه الخانجی، ۱۴۲۱ق/۲۰۰۱م.
۳۴. یعقوبی، ابن واضح. تاریخ یعقوبی. بیروت: دار صادر، بی تا.

35. Goldziher, Ignas, *Muslim Studies*, translated from the German by C.R. Barber and S. M. Stern, N.Y: State University of New York Press, 1977.

36. Michael Lecker, "Biographical Notes on Ibn Shihāb Al-Zuhrī", *Journal of Semitic studies*, XLI/1, spring, 1996.